

رده‌شناسی ساخت‌واژی*

پرویز البرزی ورکی

استادیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

چکیده

اصطلاح رده‌شناسی کاربردهای متفاوتی در زبان‌شناسی دارد: رده‌شناسی برای رده‌بندی انواع ساختاری در میان زبان‌های مختلف به کار می‌رود؛ رده‌شناسی برای بررسی آن دسته از الگوها یا احکام زبان‌شناختی که در میان زبان‌های مختلف معتبر است به کار می‌رود؛ رده‌شناسی یک رهیافت نظری و روش‌شناختی است که با سایر نظریات زبان‌شناختی فرق دارد. این سه تعریف از رده‌شناسی بر رده‌بندی، تعمیم، و توجیه پدیده‌های دستوری بر یک مبنای تجربی گسترده منطبق است. در مقاله حاضر رده‌شناسی در مفهوم رده‌بندی زبان‌ها مورد نظر است، و رده‌شناسی ساخت‌واژی به بحث گذاشته می‌شود. بر اساس نوع الگوهای واژه‌سازی، در زبان‌شناسی پنج نوع ساخت‌واژه تشخیص داده می‌شود: گسسته، پیوندی، آمیخته، چندجوشی، درون‌تصریفی.

واژه‌های کلیدی

چندجوشی، درون‌تصریفی، رده‌بندی وراثتی، رده‌شناسی ایدآل، رده‌شناسی مدرج.

مقدمه

انواع رده‌شناسی عبارتند از ساخت‌واژی^۱، واج‌شناختی، نحوی. رده‌شناسی واج‌شناختی برخاسته از مکتب زبان‌شناسی پراگ است. رده‌شناسی نحوی حاصل اندیشه الهام گرفته

* مقاله حاضر مستخرج از طرح پژوهشی «رده‌شناسی زبان» به شماره ۳۶۵/۳/۶۳۷ است، که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران انجام گرفته است.

از مکتب پراگ است، که جوزف اچ‌گرینبرگ در اوایل نیمه دوم قرن بیستم مطرح کرد. در دهه‌های اخیر، دیگر ویژگی‌های نحوی، مانند نظام روابط دستوری، جزء اساس رده‌شناسی زبان^۱ درآمد. در این نوشته خواهیم دید که رده‌بندی^۲ زبان‌ها بر اساس نوع ساخت‌واژی در بسیاری موارد قابل قبول نیست، چون زبان‌ها انواع ساخت‌واژه‌های متفاوت دارند.

بحث و بررسی

رده‌بندی زبان‌ها فرایند و ماحصل جمع‌بندی مهم‌ترین ویژگی‌های چندین زبان است که با اصول منظمی صورت می‌گیرد. با توجه به ملاک‌های متفاوت، چهار نوع رده‌بندی (جغرافیایی^۳، وراثتی^۴، ریشه‌شناختی^۵، رده‌شناختی^۶) از هم متمایز می‌شوند.

۱. رده‌بندی جغرافیایی. این رده‌بندی بر اساس آن دسته از شباهت‌های زبانی صورت می‌گیرد که از طریق روابط فرهنگی بین جوامع زبانی بر مبنای نزدیکی جغرافیایی پدید می‌آیند. برای مثال، از طریق قرض‌گیری واژه‌ها و نیز قرض‌گیری انواع ساخت‌های دستوری، مانند قرض‌گیری موصوف و صفت‌ زبان انگلیسی از فرانسه. زبان‌هایی که، با توجه به ویژگی‌های مهم، بر مبنای این گونه قرض‌گیری دسته‌بندی می‌شوند، گروه زبانی^۷ نامند؛ مثل زبان‌های شبه‌جزیره بالکان در جنوب شرقی اروپا (شامل آلبانیایی، یونانی جدید، مقدونی، رومانیایی، بلغاری، صربوکرواتی، سلوونی، و جز آن) یا زبان چینی و ویتنامی (که از چینی تأثیرپذیر است).

درست است که زبان‌های فارسی، عربی، و ترکی به لحاظ مجاورت جغرافیایی بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند، اما از یک طرف فارسی، به رغم مجاورت با روسی، کمترین تأثیر را از آن پذیرفته، زیرا این دو زبان با مرزبندی‌های سیاسی و فرهنگی از یکدیگر جدا مانده‌اند؛ از طرف دیگر، زبان عربی تأثیر زیادی بر زبان فارسی گذاشته است، و علت آن هم روابط فرهنگی و به‌ویژه پذیرش دین مبین اسلام از جانب فارسی‌زبانان بوده است. از این جهت زبان‌های فارسی و عربی جزء یک گروه زبانی محسوب می‌شوند.

۲. رده‌بندی وراثتی / شجره‌شناختی. این رده‌بندی بر اساس شباهت بین زبان‌هایی

1) language typology

2) classification

3) geographical

4) genetic

5) etymological

6) typological

7) Sprachbund

صورت می‌گیرد که از منشأ واحدی به نام زبان فرضی اولیه^۱ منشعب می‌شوند. زبان‌هایی را که از یک زبان اولیه سرچشمه می‌گیرند خانوادهٔ زبانی می‌نامند. رده‌بندی وراثتی مبتنی بر ثبات یا دوام واژه‌ها یا صورت‌های زبانی‌یی است که به طور مشترک در هر یک از زبان‌های یک خانوادهٔ زبانی حفظ شده‌اند.

تعلق زبان‌ها به یک خانوادهٔ زبانی خاص قاعدتاً از طریق مطابقت‌های آوایی، صرفی، و واژگانی‌یی ثابت می‌شود که ریشه در زبان اولیه دارند. اصطلاح خانوادهٔ زبانی دارای معنای دوگانه است: خانوادهٔ زبانی، به مفهوم عام، زبان‌های بسیاری را در بر می‌گیرد که خویشاوندی وراثتی آنها به ثبوت رسیده باشد، مثل خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی. خانواده یا شاخهٔ زبانی، به مفهوم خاص، متضمن زبان‌هایی است که رابطهٔ خویشاوندی یا وراثتی بیشتری را نشان می‌دهند، مثل خانوادهٔ زبان‌های ایرانی یا خانوادهٔ زبان‌های ژرمنی. به عبارت دقیق‌تر، لازم است بین مفاهیم تیرهٔ زبانی و خانوادهٔ زبانی تفاوت قایل شد. (این هر دو در منابع انگلیسی غالباً با یک اصطلاح تجلی می‌کند: language family. اما در زبان آلمانی این دو غالباً با اصطلاحات جداگانه بیان می‌شوند: تیرهٔ زبانی (Sprachstamm) و خانوادهٔ زبانی (Sprachfamilie) یا شاخهٔ زبانی (Sprachzweig). قاعدتاً هر تیرهٔ زبانی از چند خانوادهٔ زبانی و هر خانوادهٔ زبانی از چند زبان تشکیل می‌شود.)

در بعضی موارد نمی‌توان این ملاک‌ها را به سادگی از هم تشخیص داد. به عنوان نمونه، زبان‌هایی که از نظر وراثتی خویشاوند هستند، بر مبنای تفکیک‌شان، اغلب در مجاورت جغرافیایی یکدیگر تکلم می‌شوند. به طور مثال، در زبان هندی واژه‌های متعدد فارسی (از قبیل دل، ماست، دیوانه، نان و غیره) مشاهده می‌شود. آیا زبان هندی به سبب استیلای چندصدسالهٔ زبان فارسی در شبه قارهٔ هند و مجاورت آن با زبان فارسی عناصر فارسی را پذیرفته یا به سبب وراثت؟ در هر حال باید بررسی شود.

۳. رده‌بندی ریشه‌شناختی. به منشأ و پیدایش، و به تاریخ و اشتقاق واژه می‌پردازد. به عبارت دیگر، ریشه‌شناسی علم مطالعهٔ معنای اولیه و تکامل واژه‌ها و نیز بررسی خویشاوندی واژه‌های یک زبان خاص با واژه‌های سایر زبان‌های هم‌منشأ است. در گذشته کاوش دربارهٔ انگیزش معنای اولیهٔ هر واژه با جستجو دربارهٔ ماهیت و منشأ شیئی

1) proto-language

که با این واژه نامگذاری می‌شد، منطبق بوده است. سابقاً تصور بر این بود که ماهیت اشیاء از معنای اولیهٔ واژه‌ها حاصل می‌شود. زبان‌شناسان قرن ۱۸ و ۱۹ که زبان‌ها را از نظر تاریخی مقایسه می‌کردند، از تحقیق ارتباطات ریشه‌شناختی برای بازسازی زبان اولیهٔ هندواروپایی بهره می‌جستند یا از بررسی ارتباطات ریشه‌شناختی برای روابط خویشاوندی زبان‌ها شاهد می‌آوردند. در این روند وجود انطباق واژه‌های قاموسی در زبان‌های مختلف به کمک قوانین آوایی، فرایندهای واژه‌سازی، اطلاعات تاریخی و اجتماعی-فرهنگی و نیز طرح نظام در هر واژگان استدلال می‌شد.

۴. رده‌بندی رده‌شناختی. گام نخست در تحلیل رده‌شناختی، رده‌بندی رده‌شناختی یا رده‌شناسی زبان است. هرگاه زبان‌ها را بر اساس شباهت‌های ساختاری و خصوصیات دستوری دسته‌بندی کنیم، فرایند حاصل رده‌شناسی زبان نامیده می‌شود. بنابراین، در رده‌شناسی زبان قاعداً ملاحظات تاریخی، وابستگی وراثتی یا تأثیرات جغرافیایی نادیده گرفته می‌شوند.

از زمانی که زبان‌شناسی به صورت علمی در مفهوم جدید مطرح شد، علاقهٔ زبان‌شناسان متوجه زبان‌های دنیا گردید. قبل از قرن نوزدهم به ندرت مقایسهٔ زبانی روشمند وجود داشت. در آن زمان، منحصراً دستورهای یک‌زبانه و واژه‌نامه‌های چندزبانه موجود بوده است. در آغاز قرن نوزدهم، همراه با مقایسهٔ زبان‌هایی که از نظر وراثتی خویشاوند بودند، تلاش‌های دیگری هم برای مقایسهٔ رده‌شناختی به عمل آمد. در آن زمان سعی می‌شد تا احکام خیلی عام در یک زبان را به صورت کلی درآورند، طوری که ممکن بود این احکام را به عوامل دیگری ربط دهند، به عواملی که در فرهنگ‌شان، در جهان‌بینی‌شان و غیره به صورت جاف‌ناده یافت می‌شد. برای رهایی از جزئیات دستوری و رسیدن به یک سطح جهان‌شمول باید یک زبان را به عنوان شاخص یک نوع تلقی کنند.

در قرن نوزدهم یک رده‌بندی از زبان‌ها، موسوم به رده‌شناسی ساخت‌واژی، بر مبنای ساختارهای ساخت‌واژی واژه‌ها پدید آمد. اصولاً اندیشهٔ دسته‌بندی کردن زبان‌ها را آگوست ویلهلم فون شلگل^۱ (۱۷۶۷-۱۸۴۵) در سال ۱۸۱۸ مطرح کرد. وی رده‌شناسی سنتی را بر حسب ملاک‌های ساخت‌واژی بررسی کرد.

1) August Wilhelm von Schlegel

در اغلب منابع انگلیسی‌زبان، ابتکار تدوین رده‌شناسی سنتی به آگوست شلایکر^۱ (۱۸۲۱-۱۸۶۸) نسبت داده می‌شود که نادرست به نظر می‌رسد، زیرا وی اولین فردی نیست که به رده‌شناسی پرداخته است. شاید شهرت شلایکر سبب گشته که شلگل در چنین منابعی گمنام باقی بماند. البته شلایکر هم زبان‌شناس برجسته و ارزنده‌ای بود. وی زبان‌های هندواروپایی را به صورت منظم بررسی کرد. نظریه خویشاوندی زبان‌ها و روش تطبیقی از دستاوردهای وی به شمار می‌روند. او برای اولین بار صورت‌های زبان فرضی اولیه را بازسازی، اما رده‌بندی سه‌گانه زبان‌ها را از شلگل اقتباس کرد.

شلگل، در وهله نخست، بین ساخت زبان‌های گسسته^۲ و زبان‌های ترکیبی^۳ فرق قایل شد. در وهله بعد، از میان زبان‌های ترکیبی، بین زبان‌های پیوندی^۴ و زبان‌های آمیخته^۵ تفاوت قایل شد. در زبان‌های ترکیبی روابط دستوری واژه‌ها در جمله با عناصر غیرمستقل صرفی بیان می‌شود.

به جای آمیخته گاهی اصطلاح زبان‌های تصریفی (inflectional) را به همان مفهوم در منابع انگلیسی‌زبان به کار می‌برند. زبان‌های پیوندی و آمیخته، هر دو، برخلاف زبان‌های گسسته، دارای تصریف هستند. بنابراین، گمراه‌کننده است که اصطلاح تصریف را، که به یکی از این دو نوع دلالت کند، در این خصوص به کار بریم. (کامری ۱۹۸۹، ص ۴۵).

بنابراین، زبان‌ها به سه نوع تقسیم می‌شوند:

۱. در زبان‌های گسسته روابط دستوری واژه‌ها در جمله از طریق عناصر مستقل نحوی، مثل حرف اضافه، بیان می‌شود. برای مثال، در زبان‌های چینی باستان و ویتنامی، صرف نظر از واژه‌آرایی در جمله، میان مقولات دستوری چندان فرقی وجود ندارد. در ساخت چنین زبان‌هایی، واژه‌ها اغلب از یک تک‌واژ ساخته می‌شوند. بنابراین، در ساخت زبان‌های گسسته، واژه‌ها هیچ‌گونه ساختار ساخت‌واژی درونی ندارند. در این نوع زبان‌ها روابط نحوی در جمله با ابزار ساخت‌واژی بیان نمی‌شود، بلکه خارج از واژه توسط واژه‌های کمکی دستوری یا آرایش واژه‌ها بیان می‌گردد. مثالی از ساخت‌واژه گسسته زبان چینی:

1) August Schleicher

2) isolating

3) synthetic

4) agglutinating

5) fusional

(۱) او کتاب را خرید. ta ba shu mai le
 جنبه کامل خریدن کتاب علامت مفعول او

از ترجمه یک به یک تک واژها در (۱) پی می‌بریم که در زبان چینی پدیده تک واژه پیوسته غیرمتداول و نامتعارف می‌نماید. در این زبان معمولاً واژه‌ها عریان و تک واژه‌های ریشه فاقد وند هستند. زبان چینی نمونه‌ای از یک زبان گسسته است، یعنی زبانی که در آن هر تک واژه به صورت واژه‌ای منفرد ظاهر می‌شود. واژه‌ها هرگز دارای وندهای تصریفی نیستند. بنابراین، علامت مفعول ba یک واژه مستقل است. برعکس، در بسیاری از سایر انواع زبان‌ها، معمولاً نشانه‌های مفعول و وندهای تصریفی اند که بخشی از یک ضمیر یا اسم هستند. در زبان انگلیسی، ضمیر فاعلی he در برابر ضمیر مفعولی him قرار می‌گیرد. تغییر از he به him معرف تغییر در نقش دستوری است. به همین ترتیب، در زبان انگلیسی، نشانه‌های جنبه و زمان معمولاً وندهای تصریفی فعل اند، مانند ed-، مثلاً در cook-ed (در مقابل cook). بالعکس، در زبان چینی تک واژه جنبه با واژه مستقل le تجلی می‌یابد نه به وسیله یک وند.

زبان چینی بزرگ‌ترین زبان تیره زبانی چینی-تبتی (در کنار تیره‌ای چون هندواروپایی) است. یکی از مهم‌ترین گونه‌های زبان چینی ماندارین، زبان رسمی جمهوری خلق چین، است. از نظر ساخت واژه‌ای، اگرچه در زبان چینی پدیده تصریف وجود ندارد، یعنی صورت‌های مختلف صرفی برای مقولات زمان، شخص، شمار، وجه و غیره یافت نمی‌شود، اما این زبان غالباً اشتقاق و ترکیب دارد. برای مثال، «والدین» fù-mǔ. بنابراین، زبان چینی جدید، بر خلاف چینی باستان، به طور یک نواخت گسسته نیست.

۲. در زبان‌های پیوندی، تک واژه‌های دستوری و واژگانی، هر یک با معانی جداگانه، به هم می‌چسبند و مرز بین ریشه و پسوند(ها) کاملاً مشخص است. در این نوع زبان این گرایش وجود دارد که نمود تک واژه با تک واژه جور باشد یعنی کم و بیش شباهت یک به یک تک واژه‌ها با نمودشان حفظ گردد. زبان ترکی نمونه‌ای سنتی از زبان پیوندی است. در زبان ترکی صورت شخص و شمار از هم قابل تشخیص‌اند (۲) یعنی، بر خلاف زبان فارسی، این تمایز جزء یکی از ویژگی‌های زبان‌های پیوندی است.

gel	-iyor	-u	-m	[/-z]	می آیم (می آیم).
آی	حال	اول شخص	مفرد	(جمع/)	

بنابراین، در ساخت زبان‌های پیوندی، هریک از واژه‌ها چند تک‌واژ دارد که به سادگی از یکدیگر قابل تشخیص‌اند. هر تک‌واژ متضمن یک مقولهٔ دستوری مجزاست.

۳. در زبان‌های آمیخته، واژه‌ها مجزا یا به صورت تک‌واژه‌های جداگانه با معانی جداگانه در جمله مرتب نمی‌شوند. در واژه‌های این گونه زبان‌ها نمودهایی مانند تغییرات ستاک قابل مشاهده است. به عبارت دیگر، ممکن است هم ریشهٔ واژه تغییرات درونی پیدا کند و هم در وندافزایی تغییراتی داشته باشد. برای مثال، در زبان لاتین (که مادر زبان‌های رومیایی است)، همانند سنسکریت، تک‌واژه‌ها طوری در هم ادغام می‌شوند که قابل تفکیک به تک‌واژه‌های مجزا نیستند. در صرف فعل زبان لاتین یک عنصر مثلی o در واژهٔ amo «من دوست دارم» نشانگر «اول شخص، زمان حال، وجه اخباری، مفرد» است. در این زبان اطلاعات راجع به زمان، شمار فعل، معلوم یا مجهول، و نیز اطلاعات راجع به شمار و شخص فاعل، همه در یک واژه خلاصه می‌شوند.

بنابراین، در ساخت زبان‌های آمیخته، واژه‌ها متضمن تغییرات صورت‌های ساخت‌وازی پیچیدهٔ درونی‌اند، طوری که حد و مرز تک‌واژه‌ها مبهم یا از بین رفته است. در زبان‌های آمیخته تک‌واژه‌ها، از نظر صوری، گرایش به ادغام دارند یعنی تک‌واژه‌ها، در نتیجهٔ یکی شدن با تک‌واژه‌های مجاور، از نظر صوتی، تغییر می‌کنند و از نظر نقش به چند معنایی بدل می‌شوند یعنی یک تک‌واژ بیش از یک معنا یا بیش از یک ویژگی را دربر می‌گیرد. در واژه‌های زیر از زبان لاتین نمی‌توان نمودهای تک‌واژه‌ها را که معرف تک‌واژه‌ها هستند از هم جدا کرد:

جمع	مفرد		
mens-œ	mens-a	حالت فاعلی (صفری):	(۳-الف)
mens-arum	mens-œ	حالت مضاف الیه:	(۳-ب)
mens-is	mens-a	حالت ازی:	(۳-ج)

در این موارد سعی در جور کردن نمودهای تک‌واژه‌ها با تک‌واژه‌ها بیهوده است. چگونه می‌توان گفت در (۳-الف) کدام بخش از پسوند -œ نشانگر جمع و کدام بخش نشانگر حالت فاعلی است؟ چگونه می‌توان بیان داشت که در (۳-ج) کدام بخش از پسوند -is

در واژهٔ mensis معرف جمع و کدام بخش از آن معرف حالت ازی است؟ در این موارد یک نمود تک‌واژ غیر قابل تقطیع را مشاهده می‌کنیم که توأم نشانگر تک‌واژه‌های جمع و حالت فاعلی یا نشانگر تک‌واژه‌های جمع و حالت ازی است.

بنابراین، لاتین نمونه خوبی از زبان‌های آمیخته است. در این زبان هر واژه معمولاً شامل چند تک‌واژ است. اما به ندرت شباهت یک‌به‌یک تک‌واژه‌ها با نمودهای‌شان مشاهده می‌شود. برعکس، ممکن است یک نمود تک‌واژ منفرد هم‌زمان معرف چند تک‌واژ باشد. به عنوان نمونه‌هایی دیگر از این نوع زبان می‌توان سنسکریت و یونانی را نام برد. زبان فارسی (زمان گذشته + بین = دید) یا انگلیسی (زمان گذشته + went = go) هم دارای این ویژگی است.

در سال ۱۸۳۶ ویلهلم فون هومبولت^۱ نمونه زبان‌های چندجوشی^۲ را هم مطرح نمود که با زبان‌های انضمامی^۳ فرق دارد (- پایین). در این نوع زبان‌ها ارتباط بین ساخت واژه و نحو مورد توجه قرار می‌گیرد. در زبان‌های چندجوشی تفاوت بین ساخت واژه (مطالعه ساختار واژه) و نحو (مطالعه ساختار جمله) کمرنگ و نامشخص است. فرایندهایی که در بسیاری از زبان‌های دیگر در سطح جمله اتفاق می‌افتد در این نوع زبان‌ها در محدودهٔ واژه رخ می‌دهد. در این گونه زبان‌ها یک واژه چندین ستاک از واژه‌های مختلف را در خود جای می‌دهد و این ستاک‌ها به لحاظ معناشناختی بسیار متفاوت‌اند.

فرایند چندجوشی پدیده‌ای است که در بسیاری از زبان‌های بومیان آمریکا و استرالیا مشاهده می‌شود. در این زبان‌ها، واژه‌های مرکب، از تک‌واژه‌هایی با اجزاء تشکیل دهندهٔ خیلی واضح ساخته می‌شوند. تک‌واژه‌هایی که در چندجوشی دخالت دارند به طور آزاد یافت نمی‌شوند بلکه فقط به صورت پیوسته و اتصال پیش می‌آیند یعنی برخلاف انضمام. اصطلاحات چندجوشی و انضمامی گاهی به جای هم به کار می‌رود. در ساخت‌های انضمامی یک سلسله از تک‌واژه‌های قاموسی با هم ترکیب می‌شوند تا یک واژهٔ یگانه بسازند، مانند گل‌خانه. در بعضی از زبان‌ها تعدادی از تک‌واژه‌های واژگانی منضم می‌شوند و تشکیل یک واژهٔ طویل می‌دهند. ترجمهٔ چنین واژه‌های طولانی به زبان فارسی غالباً به صورت یک جملهٔ کامل بیان می‌شود. در زبان‌های چندجوشی هم

1) Wilhelm von Humboldt

2) polysynthetic

3) incorporating

ممکن است تعداد زیادی از تک‌واژها (خواه واژگانی خواه دستوری) با هم ترکیب شوند تا یک واژه یگانه بسازند. این واژه یگانه اغلب با یک جمله کامل فارسی مطابقت دارد. در زبان‌های چندجوشی، برخلاف زبان‌های انضمامی، یک واژه مفروض شامل تنها یک تک‌واژ قاموسی است. سایر تک‌واژها دستوری‌اند. انضمام یک حالت خاص چندجوشی است. بنابراین، اصطلاح چندجوشی یک مفهوم فراگیر برای این نوع از زبان‌ها است (کامری ۱۹۸۹، ص ۴۵). به عنوان شاهد برای زبان‌های چندجوشی می‌توان به تحلیل واژه‌ای در زبان اسکیمویی گرینلندی^۱ پرداخت (۴).

(۴) او در خانه خودش است. -puq niip- mi- illu-
 سوم‌شخص مفرد اخباری بودن- در خودش خانه

اسکیمویی گرینلندی نمونه‌ای از زبان چندجوشی است. در این زبان عبارتی که شامل یک فعل و مفعول است معمولاً با یک واژه بیان می‌شود، و ممکن است این عبارت در زبان فارسی با جمله‌ای بیان گردد که شامل چند واژه باشد، و حتی در زبان چینی با جمله‌ای شامل واژه‌های بیشتری از زبان فارسی بیان شود. اسکیمویی زبانی است با واژه‌های طویل، که گرایش به پیوند و آمیختگی بسیار گسترده دارند. همه این عناصر فقط به صورت اجزاء واژه‌های مرکب یافت می‌شوند. معمولاً در زبان‌های چندجوشی نمی‌توان بین اسم و فعل تمایز قایل شد. تنها تفاوت آشکار انواع واژه تفاوت بین واژه‌های کامل (یا پر) و ادات است. برای مثال، واژه معادل برای خرس در زبان اونیدایی^۲ ohkwal است، شامل نشانه ارجاع -o و گزاره hkwal- به معنی تحت اللفظی «خرس او را می‌خورد» است، که در آن، گزاره hkwal- به تنهایی نمود ندارد. در این گونه زبان‌ها، که معروف به زبان‌های واژه‌جمله‌ای است، یک واژه واحد ممکن است هم مفهوم یک اسم، مثلاً «سگ»، و هم مفهوم یک جمله ربطی، مثلاً «آن یک سگ است»، را داشته باشد. یا یک شکل واحد، هم معنای توصیف، مانند «دروغگوی بزرگ»، و هم معنای اسناد دارد، مانند «او یک دروغگوی بزرگ است» (جمله ربطی) و «او خیلی زیاد می‌دروغگوید» (جمله غیرربطی).

بعد از شلگل زبان‌شناسان بسیاری این رده‌بندی را از وی الهام گرفتند و به طرق

1) Greenlandic Eskimo

2) Oneida

متفاوت بیان کردند، از آن جمله شلایکر، هومبولت، سایپر و بلومفیلد. به طور مثال، بلومفیلد زبان‌ها را به اعتبار ساخت‌واژی به سه دسته تقسیم می‌کند: تجزیه‌پذیر، مثل زبان چینی که در آن هر تک‌واژ یک هجا دارد؛ ترکیب‌پذیر، مثل زبان اسکیموها که در آن مجموعه طولانی صورت‌های وابسته به عنوان یک واژه به کار می‌رود؛ و مرکب، زبان‌هایی هستند که دارای هر دو صورت تجزیه‌پذیر و ترکیب‌پذیرند. هم‌چنین، بلومفیلد زبان‌ها را به اعتبار کاربرد تک‌واژها در ساخت به چهار دسته تقسیم می‌کند: گسسته، که در آن یک عنصر یک معنی دارد، مثل چینی که هیچ صورت وابسته ندارد؛ پیوندی، که در آن چند معنی در چند عنصر با هم می‌آیند بی‌آنکه ترکیب شوند، مثل ترکی؛ چندجوشی، که در آن چند عنصر یک معنی دارند، مثل زبان اسکیموها؛ و آمیخته، که در آن یک عنصر دارای چند معنی است، مثل زبان لاتین.

بسیاری از زبان‌ها بارده‌بندی ساخت‌واژی سنتی سازگاری ندارند. یک جمله فارسی را در نظر بگیریم تا یک پیش‌فرض برای اثبات دهیم. آیا زبان فارسی زبانی گسسته، آمیخته، پیوندی یا چندجوشی است؟ اگر زبان‌ها را نسبت به این رده‌بندی بررسی کنیم، می‌بینیم که، برای مثال، زبان فارسی، که از نوع زبان‌های غیرگسسته به شمار می‌رود، ویژگی ساخت گسسته هم دارد (۵).

(۵) در باغ گل است. dar bāq gol ast

یا ویژگی ساخت پیوندی در زبان فارسی هم یافت می‌شود (۶).

(۶) رنگینی rang-in-i

در زبان فارسی بعضی واژه‌ها، مانند خوبی، دو نمود تک‌واژ دارند که معرف دو تک‌واژ مجزا است. این واژه درجه‌ای از پیوند را نشان می‌دهد. به علاوه، واژه‌هایی هم یافت می‌شوند که شامل یک نمود تک‌واژ، ولی همزمان معرف چند تک‌واژند. برای مثال، مرا (اول شخص، مفرد، ضمیر مفعول صریح)، یا دید (بین + گذشته). در مثال اخیر، سعی بر مشخص نمودن بخشی از واژه به صورت نمود تک‌واژ، که معرف یکی از تک‌واژه‌ها باشد، بیهوده است. چنین واژه‌هایی نشان می‌دهند که زبان فارسی در بعضی از گستره‌ها یک زبان آمیخته است.

زبان انگلیسی عمدتاً گسسته است. اکثر واژه‌های جملات انگلیسی ساده‌اند، و

هرکدام یک تک‌واژ دارند. اما انگلیسی، زبان گسسته اصیل نیست. حتی میان‌وندافزایی گاهی در زبان انگلیسی رخ می‌دهد، مانند *-m-* در *incumbent* «مقام مسئول»، که عنصر *-m-* در درون ریشه *-cub-* «تازه‌کار» به صورت میان‌وند افزوده می‌شود، البته میان‌وندافزایی در واژه انگلیسی حاصل دستخوش همگون‌شدگی جایگاه تولید است. رده‌شناسی ساخت‌وازی زبان در گذشته ارزشی به همراه داشته و غنای صورت‌های زبان‌های آمیخته نشانه کمال تلقی می‌شده است. در گذشته معتقد بودند که زبان‌ها از ساخت زبان گسسته و پیوندی به ساخت زبان آمیخته تکامل یافته‌اند یعنی: گسسته ← پیوندی ← آمیخته. با توجه به این سه الگوی ثابتی که زبان‌ها برای رشد خود در پیش می‌گیرند، زبان‌های یونانی و لاتین نمونه‌هایی از والاترین گونه‌های زبان تلقی می‌شده‌اند.

از طرف دیگر، رده‌بندی شلگل و پیروانش مبنا را بر این قرار می‌دهد که تنها یک پارامتر دستوری یگانه وجود دارد و زبان‌ها نسبت به این پارامتر متنوع‌اند، و این پارامتر ساختار ساخت‌وازی واژه‌ها است. از آن‌جا که زبان‌ها پارامترهای دیگری هم دارند، رده‌بندی سنتی نگرشی تنگ‌نظرانه نسبت به رده‌بندی رده‌شناختی دارد. بعدها رده‌بندی‌های واج‌شناختی، نحوی، و دیگر رده‌بندی‌های رده‌شناختی نشان دادند که تعداد زیادی از پارامترهای رده‌شناختی یافت می‌شوند که از نظر زبان‌شناسی اهمیت دارند.

شیوه مقایسه قرن نوزدهم در خصوص زبان‌هایی که از نظر وراثتی خویشاوندی نداشتند، در آغاز قرن بیستم عمدتاً به دو دلیل به بن‌بست رسید: روش مند نبودن، تداخل بین فرضیات زبان‌شناختی و ویژگی‌های ملی (فرهنگی، اجتماعی، و غیره). از این جهت بسیاری از زبان‌شناسان مشهور در اوایل قرن بیستم کل رده‌شناسی زبان را مردود می‌شمردند، از جمله، اُتویسپرسن^۱ دانمارکی و آنتوان میه^۲ فرانسوی را می‌توان نام برد. صرف نظر از عده معدودی از زبان‌شناسان همانند ولادیمیر سکالیچکا^۳ تا دهه‌های متمادی هیچ‌کس دیگری به این شاخه علمی نپرداخت. در کنار تحقیق رده‌شناسی، به هنگام مقایسه زبان‌هایی که از نظر وراثتی خویشاوند نیستند، مسائل مربوط به جهانی‌ها

1) O. Jespersen

2) A. Meillet

3) Vladimír Skalička

نیز مورد توجه قرار گرفت. توجه به بخشی از این جهانی‌ها در دستورهای جهانی قرن ۱۷ و ۱۸ دیده می‌شود که در عصر خردگرایی در فرانسه بارور شد. البته با آن هیچ زبانی مقایسه نشد. خردگرایی قرن هفدهم منبث از افکار دکارت، لایبنیتس^۱، و دیگران است. اصولاً دستور جهانی یا دستور فلسفی از عهد باستان مطرح بوده است. در قرون وسطی هم فلاسفه^۲ مدرس‌گرا^۳ (جنبش علمی قرون وسطی در زمینه فلسفه و الاهیات) آن را دوباره به بحث گذاشتند. در عصر خردگرایی باز هم به گونه‌ای دیگر مطرح شد، و سرانجام در قرن بیستم، برای چهارمین بار در طول تاریخ، مفهوم جهانی‌ها وارد زبان‌شناسی گردید.

از آن‌جا که تصور رده‌شناسی بر مبنای کلیه خصوصیات زبان‌ها غیرقابل قبول است، رده‌شناسی‌های زبان‌شناختی تنها بر مجموعه محدودی از خصوصیات زبان‌ها استوارند. توضیح سه فرضیه از رده‌شناسی اهمیت به‌سزایی دارد:

۱. رده‌شناسی رده‌بندی از نظریات شلگل سرچشمه می‌گیرد. از یک طرف می‌توان با این رده‌شناسی بسامد نسبی وقوع خصوصیات دستوری زبان‌ها را کشف کرد، از طرف دیگر ممکن است هدف از این رده‌شناسی کشف ارتباطات بین خصوصیات دستوری زبان‌ها و خصوصیات کاربران یا محیط زبان‌ها باشد. منظور از محیط زبانی، توسعه فرهنگی، نژاد، شرایط اقلیمی، خاستگاه اجتماعی، نظام اقتصادی و غیره است.

۲. رده‌شناسی ایدآل از عقاید هومبولت سرچشمه می‌گیرد. منظور از رده‌شناسی ایدآل زبان‌ها، توصیف تعداد ثابت و معدودی از نمونه‌های ایدآل زبان‌شناختی است. در رده‌شناسی‌های ایدآل تعداد زیادی از نمونه‌های زبانی یا حتی همه آنها نسبت به این رده‌شناسی ایدآل نیستند. رده‌شناسی هومبولت از این جهت ایدآل است که بسیاری از نمونه‌های زبانی یافت می‌شوند که نه پیوندی محض، نه صرفاً آمیخته، نه گسسته یک‌نواخت و نه صرفاً چندجوشی یا انضمامی‌اند. سکالیچکا^۳، در راستای نظر هومبولت، مبنای بر متناهی‌درجه‌ای قرار می‌دهد که به ندرت پیش می‌آید یا هرگز تحقق پیدا نمی‌کند (انواع ایدآل ساخت‌های رده‌شناختی). او پنج نوع ساخت‌وازی ایدآل را از هم تمیز می‌دهد (← پایین). در این رده‌شناسی هیچ زبانی وجود ندارد که صرفاً دارای

1) Leibniz

2) scholastic

3) Skalička

تجلی یک نوع واحد باشد. طبق دیدگاه سکالیچکا، دست کم یک زبان وجود دارد که هیچ‌یک از ساخت‌های رده‌شناختی پنج‌گانه، کلیه ویژگی‌های مشخص‌کننده خود را برای این زبان به کار نمی‌برد. پس این رده‌شناسی یک رده‌شناسی ایدآل است.

۳. رده‌شناسی مدرج دارای ویژگی‌هایی از هر دو رده‌شناسی فوق است. در رده‌شناسی مدرج می‌توان مقیاس‌هایی از پیوندی، آمیخته و جز آن را رده‌بندی کرد، یعنی می‌توان چنین ارزش‌هایی را مبنای رده‌شناسی رده‌بندی قرار داد. منظور از رده‌شناسی مدرج، پالایش رده‌شناسی ایدآل است. مثلاً به جای این که بگوییم نمونهٔ زبانی «الف» چیزی شبیه نوع ایدآل «ب» در رده‌شناسی ایدآل «پ» است، یک رده‌شناسی مدرج «ت» را فرض می‌کنیم که با رده‌شناسی ایدآل «پ» مرتبط باشد و بگوییم نمونهٔ «الف» بیشتر از نمونهٔ «الف-۱» شبیه نوع ایدآل «ب» است، در حالی که همان نمونه (یعنی «الف») کمتر از نمونهٔ «الف-۲» شبیه نوع ایدآل «ب» باشد.

به بیانی ساده‌تر، در رده‌شناسی مدرج می‌گویند ساخت «الف» بیشتر شبیه ساخت «ب» است یا ساخت «الف» کمتر شبیه ساخت «ب» است. این نوع رده‌شناسی مرز قاطع و مطلقی میان ساخت‌ها نمی‌کشد و مسائل را به طور طیفی بررسی می‌کند. در این رده‌شناسی یک ویژگی معین را در نظر می‌گیرند و به صورت «نسبی» آن را در یک مقیاس بررسی می‌کنند و از کمیت‌های بیشتر و کمتر بهره می‌جویند. یعنی به جای مطلق برخورد کردن، نسبی برخورد می‌کنند. مثلاً زبان «الف» از زبان «ب» پیوندی‌تر است یا از زبان «ج» آمیخته‌تر است. در رده‌شناسی مدرج، رده‌بندی زبان‌ها بر اساس ارزش‌های نسبی از مقوله‌های پیوندی، آمیخته و جز آن مشخص می‌شود، و زبان‌ها بر مبنای این ارزش‌ها در یک طیف قرار می‌گیرند.

رده‌شناسی سکالیچکا مبتنی بر پنج ساخت رده‌شناختی است که هرکدام از این ساخت‌ها با مجموعهٔ محدودی از ویژگی‌های هماهنگ مشخص می‌شوند: نوع پیوندی، نوع آمیخته، نوع گسسته، نوع چندجوشی، نوع درون‌تصریفی^۱. بعضی از رده‌بندی‌های سکالیچکا در وهلهٔ نخست کاملاً شگفت‌آورند. نوع چندجوشی وی شامل زبان‌های چینی و یوروبایی است، در حالی که زبان اسکیمویی را به نوع پیوندی اختصاص

1) introflexive/inflixing

2) Yoruba

می‌دهد. اصطلاح درون‌تصریفی را سکالیچکا برای نوعی به کار می‌برد که در زبان‌های سامی (مانند عربی و عبری) مشاهده می‌شود. بعضی از فرایندهای تصریف زبان‌های سامی دارای میان‌وندازیایی (infixing) واکه‌ها در ریشه است و این ریشه صرفاً دارای هم‌خوان است. در زبان عربی مصری ریشه سه‌هم‌خوانی ktb به معنی «نوشتن» است. این ریشه چارچوب را تأمین می‌کند، و این اسکلت، با همراهی واکه‌های مختلف، در ساخت صورت‌های متفاوت واژه‌ها بسط داده می‌شود، از قبیل kitab (کتاب)، kataba (او نوشت) و katib (نویسنده). اما توجه اصلی رده‌بندی سکالیچکا در کاربردی است که آن را دیگر زبان‌شناسان مکتب ساخت‌واژه طبیعی^۱ مطرح کرده‌اند.

بر اساس ساخت‌واژه طبیعی، رابطه ایدآل، بین عبارت ساخت‌واژی و محتوا، یک‌نواخت (یعنی هر معنا درست یک جور بیان می‌شود)، شفاف (یعنی هر عنصر عبارت درست یک معنا دارد)، و از نظر ساختمانی تصویری (یعنی معناهای وسیع‌تر با عبارات گسترده‌تر بیان می‌شوند) است. گرچه بعضی از زبان‌های پیوندی به این رابطه ایدآل نزدیک‌اند. اما زبان‌های نزدیک به نوع آمیخته سکالیچکا، از اصل، از آن جدا می‌شوند. با این حال، دیگر زبان‌شناسان مکتب ساخت‌واژه طبیعی نوع آمیخته را با ساخت‌واژه طبیعی تطبیق می‌دهند. با وجود این، گفته می‌شود که نوع آمیخته سکالیچکا (که در آن هر واژه، به طور ایدآل، درست یک وند تصریفی دارد) دارای برتری نشانه‌شناختی در خصوص نوع پیوندی بر حسب شاخص‌بودگی^۲ است (یعنی نوع تأثیرگذاری)، که با آن وندها هویت و موقعیت ستاک‌های واژگانی خود را تعیین می‌کنند. برای مثال، پسوند (حالت) «ازی» -dan در واژه زبان ترکی (۷-الف) از نظر شاخص‌بودگی کم‌تأثیرتر از پسوند جمع (حالت) «ازی» -is در واژه زبان لاتین (۷-ب) است؛ چون، در حالی که پسوند لاتین به روشنی و بدون ابهام موقعیت ستاکِ بلافاصله قبل از خود را تعیین می‌کند، در پسوند ترکی این چنین نیست، زیرا تعداد و نوع عناصری که بتواند بین پسوند و ستاک فاصله بیندازد متغیر است. برای مثال، ada-dan «از جزیره»، ada-lar-dan «از جزیره‌ها»، ada-miz-dan «از جزیره ما» و غیره.

(۷-الف) از جزیره‌های ما -dan imiz- lar- ada-
از ما جمع جزیره

1) natural morphology school

2) indexicality

(۷-ب) (از) جزیره‌ها -is -insul-
 از (جمع) جزیره

بدیهی است یکی از وظایف ساخت‌واژه‌شناسان طبیعی باید یافتن برتری‌های نشانه-شناختی، که به طور مشابه ترمیم و جبران می‌شود، در سایر انواع ساخت‌وازی باشد. گرینبرگ^۱ (۱۹۵۴) طرحی در خصوص رده‌شناسی ارائه می‌دهد که بسیار مقبول واقع شده است. در یک نمونه از جملات انتخابی، بعضی از واژه‌ها به تعدادی تک‌واژ تقسیم می‌شوند و می‌توان ضریب تک‌واژه‌های یک زبان را نسبت به واژه‌های آن زبان محاسبه کرد. نتایج حاصله اساس رده‌بندی رده‌شناختی را تشکیل می‌دهد:

الف) زبانی که به طور متوسط بین یک تا یک و نودونه درصد تک‌واژ در هر واژه داشته باشد، زبانی گسسته است. انگلیسی با داشتن یک و شصت‌وهشت درصد تک‌واژ در هر واژه، در نمونه جملات گرینبرگ، اصولاً با مقوله گسسته سازگار است (شبیه زبان چینی).

ب) زبانی که به طور متوسط بین دو تا دو و نودونه درصد تک‌واژ در هر واژه داشته باشد، زبانی آمیخته است، در صورتی که گرایش چنین باشد که تک‌واژه‌های مختلف توأمآً تجلی یابند (شبیه زبان لاتین).

ج) زبانی که به طور متوسط بین دو تا دو و نودونه درصد تک‌واژ در هر واژه داشته باشد، زبانی پیوندی است، در صورتی که گرایش این باشد که هر تک‌واژه به وسیله نمود تک‌واژ مجزا و جداگانه تجلی یابد (شبیه زبان ترکی).

د) زبانی که به طور متوسط سه درصد یا بیشتر تک‌واژ در هر واژه داشته باشد زبانی چندجوشی است (شبیه زبان اسکیمویی).

مهم این است که احتمالاً هیچ زبانی نیست که نظام ساخت‌وازی گسسته، پیوندی، آمیخته یا درون‌تصریفی محض داشته باشد. از این جهت، کلیه رده‌بندی‌های ارائه شده بازتابی از بیشترین گرایش‌های هر زبان است.

نتیجه‌گیری

همان طور که ملاحظه شد، ملاک‌های سنتی ملاک‌های ساخت‌وازی بودند. بیشتر انتقادات متوجه شالوده‌سست‌بنیاد در نظریه زبانی برای عناصری چون هجا، تک‌واژ و واژه، و ویژگی‌هایی چون آهنگ، روابط آرایش عناصر و غیره است. هم‌چنین این

1) Greenberg

انتقادهای متوجه عدم تمایز بین ملاک‌های صوری و کارکردی، و نیز متوجه رده‌شناسی مطلق است. بهتر بود به جای آن یک رده‌شناسی مدرج را به کار می‌بردند. علاوه بر آن، رده‌بندی سنتی روابط متقابل ملاک‌های واجی، ساخت‌واژی و نحوی را نادیده می‌گیرد. مشکل اصلی رده‌بندی سنتی در این است که هیچ زبانی گونه‌ی یک‌دستی از ساخت‌واژه ندارد و اکثر زبان‌ها از فرایندهای مختلط هر سه یا پنج نوع ساخت‌واژه برخوردارند. بنابراین، هر زبان به نوع ساختاری واحدی تعلق ندارد، بلکه به نوعی تعلق دارد که دارای ارزش‌هایی از هرکدام از پارامترهای متعدد ساختاری است. ممکن است نظام اسمی زبانی دارای ساخت پیوندی و نظام فعلی همان زبان دارای ساخت آمیزه باشد. پس باید گفت که یک ساخت، نه یک زبان، به یک نوع زبان‌شناختی خاص تعلق دارد. زبان‌ها ممکن است حاوی ساخت‌هایی باشند که دو یا چند نوع را در برگیرند.

منابع

- ASHER, R.E. (ed.), *The Encyclopedia of Language and Linguistics*, vol. 6 & 9, Pergamon Press, Oxford 1994.
- COMRIE, Bernard, *Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology*, second edition, Basil Blackwell, Oxford 1989 [1981].
- CROFT, William, *Typology and Universals*, Cambridge University Press, Cambridge 1990.
- GREENBERG, J.H., "A Quantitative Approach to the Morphological Typology of Languages", in SPENCER, R. (ed.), *Method and Perspective in Anthropology*, University of Minnesota Press, Minneapolis 1954.
- HAWKINS, John A., *A Comparative Typology of English and German: Unifying the Contrasts*, Croom Helm, London & Sydney 1986.
- KATAMBA, Francis, *Morphology*, Macmillan Press Ltd., 1993.
- MALLINSON, Graham & Barry J. Blake, *Language Typology: Cross-Linguistic Studies in Syntax*, North-Holland Linguistics Series, 46, North Holland, Amsterdam 1981.
- MATTHEWS Peter Hugoe, *Morphology*, second ed., Cambridge University Press, Cambridge 1991.
- RAMAT, P., *Linguistic Typology*, Berlin 1987.
- SAPIR, Edward, *Language*, New York, ca. 1970 [1921].
- SHOPEN, Timothy (ed.), *Language Typology and Syntactic Description*, 3 vols., Cambridge University Press, Cambridge 1985.
- SKALIČKA, V., *Typologische Studien*, Vieweg, Braunschweig 1979.

